

# ويجداك

# زئو

---

ايتالواسووو

---

مرضى كلانترين

---





لاریو، بنژامین کرمیو و دیگران به تفصیل از آن تجلیل می‌کنند. دربارهٔ این‌که اسووو تحت تأثیر فلسفهٔ شوپنهاور است و یا از فروید متأثر است مقالات متعددی نوشته‌اند که در این مورد می‌توان از جمله به شمارهٔ مخصوص مجلهٔ *Modern Fiction Studies* (شمارهٔ ۱۸ سال ۱۹۷۲) اشاره کرد که در مجموع به بررسی و نقد آثار اسووو اختصاص داده شده است. در واقع دربارهٔ آن‌چه به تأثیرپذیری از فلسفهٔ شوپنهاور مربوط می‌شود تردیدی وجود ندارد:

شوپنهاور می‌گوید اگر به کل هستی بشری بنگریم جز تراژدی چیزی در آن نخواهیم یافت، در حالی که اگر به جزئیات آن توجه کنیم طنز و کمدی را جلوه‌گر می‌یابیم. در وجدان زنو نیز همین دو جنبهٔ زندگی انسانی به نحوی استادانه ترسیم شده است.

زنو هم مانند شوپنهاور عقیده دارد که درد و رنج بخش اساسی زندگی بشری را تشکیل می‌دهد و راه یافتن به سوی خوشبختی محال است و در این زمینه تا آن‌جا پیش می‌رود که ادعا می‌کند درد و رنج از همان بدو تولد هم‌زاد نوزاد است.

شوپنهاور معتقد است که زندگی بین درد و ملال در نوسان است و زنو نیز همین امر را تجربه می‌کند.

اندیشهٔ مرگ دست از گریبان زنو بر نمی‌دارد و او بر این عقیده است که زندگی مبارزهٔ بیهوده‌ای است که در آن سرانجام برد ما مرگ خواهد بود. مفهوم اندیشهٔ شوپنهاور نیز همان است: زندگی جدال دائمی برای بقا است، در حالی که انسان می‌داند که در پایان، این مرگ است که به پیروزی خواهد رسید.

مطلب اساسی در وجدان زنو این است که انسان یارای تغییر سرنوشت خود را ندارد. شوپنهاور نیز به همین منوال اعلام می‌دارد: هرکس بر این باور است که می‌تواند طبق اراده و تصمیم خود شخص دیگری بشود، اما تجربهٔ زندگی به او خواهد آموخت که سرنوشت او تابع مقتضیات و ضرورت‌هاست و او دقیقاً همان نقشی را ایفا خواهد کرد که از آن تنفر دارد...

اگر نویسندگان و منتقدان ایتالو اسووو دربارهٔ تأثیر فلسفهٔ شوپنهاور بر آثار او اتفاق نظر دارند، در نقشی که آرا و عقاید فروید در تکوین نوشته‌های او دارد، نظر واحدی ندارند. این اختلاف بیش‌تر از آن‌جا ناشی می‌شود که در هر سه اثر، با این‌که برخورد با روانکاوی فروید انکارناپذیر است، اما به وضوح معلوم نیست که اسووو فروید را می‌ستاید یا نفی می‌کند. آیا این جملهٔ تمسخرآمیزش در مورد فروید می‌تواند مشکل را بگشاید: «فروید مرد بزرگی است منتهی برای قصه‌پردازان و نه برای بیماران.»

سخن کوتاه، وقتی که از ادبیات جدید اروپا صحبت می‌کنیم و بلافاصله به یاد جویس، پی‌یر آندلو، کافکا، پروست، لارنس، ژید و توماس‌مان می‌افتیم، نباید فراموش کنیم که ایتالو اسووو نیز چه از جهت اصالت سبک و چه از جهت غنای ادبی از زمرهٔ این پیشگامان ادبیات نوین اروپایی است و این سخن آندره تریو را دربارهٔ وجدان زنو از یاد نبریم:

«یک شاهکار عظیم و باور نکردنی... در طول یک قرن احتمال دارد فقط پنج یا شش اثر به این غنا و عظمت خلق شود.»